کتبخانه اختصاصی [illegible]

اسم و نام [illegible]

تاریخ وقف [illegible]

نام کاتب [illegible] حسینی ۱۸

قیمت کتاب [illegible]

نمره کتاب در کتابخانه ۳۸

ومن یتوکل علی اللہ فهو حسبه

سنه ۱۲۶۰

مطبع مصطفی
در مطبع مصطفائی محمد خان ۱۲۶۰

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا خدائی را که یاقوت قوت ناطقهٔ بی بها در عقد ثنای کبریایی او
نی بهد ست و آفتاب طبیعت در آسمان بیان ثنای او لاغر چون سهای نعت
شهنشاه سروری را که رتبهٔ لولاک لما خلقت الافلاک سبقی از کتاب کرامت اوست
صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم اما بعد مبین گوید محرر این رقعات امان الله حسینی
اصلح الله شانه که چون غواص طبیعت این کمینه صدف پارهٔ چند از دریای
محاورات بعضی از اجلهٔ روزگار بساحل ترقیم آورده بود از خجالت آنکه
در فکر تدریج بکار نرفته باشد به تالیف آن جرأت نمی نمود عاقبت کار
به فور خواهش ابنای روزگار بران آورد که در اندک درج محمول برآورده زیب
و زینت کاغذ تنقیح کرده غم و بی ملال ایام و همّام زبان جهان را دستکاری و استقبال را یادگار
باشد مامول از نکته سرایان فن بلاغت آنکه اگر صورت سهوی و خطائی
در آئینهٔ ملاحظه افتد التفات فرموده خرده نگیرند الحمد عند کرام الناس

نمونهٔ رقعهٔ اولی بخدمت اقبال پناه میرزا جلال الدین حسین [illegible]
دیوان صوبهٔ کابل نوشته در سفارش [illegible] تحریر یافت ساعات [illegible]
واوقات بخیرات مقرون باد چون کشایش قفل حجرهٔ [illegible]
بکلید توجه آنجناب [illegible] وصدف دل در دریای وجود این معتقد حال [illegible]
اخلاص آن معالی نصاب احیانا اگر نسیمی از بوستان توجه آن خلاصهٔ
دانش و بینش وزنده مشام استظهار دوستان با معطر سازد دور از التفات
نخواهد بود و حامل نیاز نامه از دریا زملاح سفینهٔ شریعت غرا است
الحال میخواهد که در دریای طریقت غواصی نموده در حقیقت بدست آرد
اما بار لباس تا بل کشیدن و پوشیدن آن آسان نیست مانع آمده اگر
از توجه ساقی سفینهٔ خیال آن جناب [illegible] شود
باعث آزادی تمام خواهد بود ظلکم ممدود و [illegible] رقعهٔ اخری در جواب نمیقهٔ
مولانا فقیه شیخ وجیهی قریشی متضمن علیت بزرگی که صورت واقعه در آیینهٔ
صدق جلوه گری شد صورت تحریر یافت آنکه غواص خامه در اخلاص از عمان دوات
بساحل نامه تسکین شمامه افکنده بود گوش و گردن عروس محبت را
زیب و زینت بخشیدن بعضی سخنان آنچه از زبان علم [illegible]
گوش سامعه رسید [illegible] آن [illegible] راخراشید
هرچند بر تقدیر تصدیق امتحان نمود صورت واقعه در آیینهٔ صدق جلوه گر نشد
زنهار زنهار زبان قلم و قلم زبان [illegible]
[illegible]

زبان سمع سیر شنید سید ببساود باقی حاکم اندوالسلام رقعهٔ اخری بخدمت
خواجه ظهیرالدین تحمید بنوم زاده درباره نامرادی که صورت اخلاص او در آئینه
خاطر خود دیده بود بر عکس ظاهر شده بود صورت تحریر یافت * مرضیات الٰهی موفق
باشند چون دینار وفای حضرهٔ صدق و صفای حامل محبت نامه بارها
در صرافخانهٔ امتحان مالک دینار آمده و زر اخلاص او در محک آزمون
تمام عیار نموده فلا جرم کلاه جاه از تارک اشکبار فرو نهاده معروض
میدارد که خس و خاشاک کدورت بی باعث که نسبت مشارالیه در گرد
خاطر شریف جا گرفته از موج شفاعت این مخلص تحمیسی بساحل صفا رسانند
و از نوید عفو این جریمه مخلص عذرا ربین منت عظمی داشته باشند لبیک و
سعدیک والامر بیدیک * رقعهٔ اخری بخدمت امارت پناه مولانا
حبیب کشمیری در شفاعت شخصی که شکایت مولانا ای مذکور نموده بود
صورت تحریر یافت * فضیلت پناها نقش افادت بر الواح خواطر
طلبه می نگاشته باشند ظاهرا شمع خاطر شریف از باد صرصر شکایت حامل
ذریعهٔ اضطرابی بهم رسانده بنا بر علیه مومی الیه نقد توبه و استغفار در دامن
عجز و انکسار انداخته و زمین آستان مخلص ط از مان را آسمان دعا
ساخته بهزار الحاح ملتمس تحمیل الشین شفاعت است اگر بموجب آیه کریمه
الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس * حرف آزار از صفحهٔ
خاطر بکلک عفو تراشند داخل احسان خواهد بود و الله یحب المحسنین
رقعهٔ اخری بخدمت حقائق پناه شیخ محمود مستوفی در مصیبت فرزند

ولهذا صورت تحریر یافت قالوا انا لله و انا الیه راجعون ذات
پاک پروردگاری که شمع زندگی بشعل وجود آدمی افروخته آتش محبت
افروخت تا کیفیت این پرانست پانگ ای آن افتاده لطافت را
از سفر روزگار تراشیده روز روشن در چشم جهان بین دوستان
از مطالعه که آمد این حالت شب دیجور شده فاما چون خورشید
لطف مقدر بر طاق ... بر سبق کوهستان صبر اگر معیت ارزانی
فرموده بر آینه طالبان کوهسار بدیو ان الله مع الصابرین
رقعه اخری بخدمت میرزا ابو القاسم ترمذی المشهور بقاضی اوده
صورت تحریر یافت غبار نفاق که از صحرای نامه هویدا بود دیده
وفاق را حمایل بخشید سبحان الله عجب روزگاریست که جلاوت صفا
از آینه دلها بکلی زائل شده و حلاوت وفا از مذاق اخوان الصفا
بالکل بصفرا مائل گشته و دلی نیست که چون دو شیشه ساعت جانی
از غبار یکدیگر یکساعت بود و دو جانی که ایشان را در بازار اخلاص
مثال دو دیده یکانگی یکساعت باشد امروز انس در وحشت هست وفی
در الانس باقی والسلام رقعه اخری بخدمت مولوی معنوی ملا
شیخ جلال الدین سلمه الله در طریق عذرخواهی صورت تحریر یافت
مرکب من الخطاء والنسیان آدمی که شجره خلقت او از ماء و طین
ترتیب یافته ... شده و جمال ظهور او ... را در ... شده حب
اگر ... ...

مرغ روح او از آشیانهٔ جنت بطمع دانهٔ گندم در دام حرص افتاد و تا بدیگری
چه رسد هر حال تقصیر و تردامنی سنت آبا و اجداد بنی آدم است
و عفو و آمرزش سنت آمرزگار عالم است پس ما اگر بدین سنت آبا و اجداد
گرفتار گردیم مقبلان با سلوک سنت الهی از جملهٔ سعادت عظمی است
والسلام **رقعهٔ اخری** بخدمت مولانا مومن ماوراء النهری صورت
تحریر یافت التکلف حرام دانش آگاها هر کرا خانهٔ وجود از چراغ دانش
روشن است نیک داند که لباس سلوک آدمی از ننگ تکلف ساده است
تا آیت خجالت از ناصیهٔ حال او وقت افراط و تفریط بخوانند چون اهل
نیاز نامه بر تقصیر خود قائل شده دست ندامت در دامن شفاعت
آویخته است بالضرور آتش کانون غضب را بآب عفو انطفا بخشند و بعد ازین
نقش رضا را بر لوح سلوک نوعی مثبت نمایند که هیچ آفرینده صورت تکلف
از آیینهٔ الفت آن محب مشاهده نکند باقی مختارند والسلام **رقعهٔ اخری**
بخدمت افادت پناه عنایت خان دربارهٔ بیچاره که چهار دختر
داشت و در اسباب تجهیز آن عاجز بود صورت تحریر یافت
آفتاب توجه که از مشرق التفات طلوع نموده بود جهان دوستی را منور
گردانیده سزاوار است که الله تعالی آن نیر عالم پا داوری را از عقدهٔ کسوف
تغافل نگاه دارد و حامل رقعه قطب فلک استقامت است فاما چون فکر تجهیز بنات
سه پیل هم چو بنات النعش وا گرد او در گردش است مومی الیه را اسیر نموده
لاجرم چه ابنا بکار سر از قدم ساخته بجوانی آن مرکز دایرهٔ فتوت و مروت شتافته

اگر آنچه مراد بر لوح جبین او خواهند بود به اسم جمیل و اجر جزیل خواهد بود

والباقی عند التلاقی * رقعهٔ اخری از جانب حقائق آگاه

شیخ نور الله بخدمت میر عبد الله در سفارش نثار خان صورت تحریر

یافت جان بخشا دات و کان سعادت بعافیت باشند حامل نیاز نامه

میخواهد که از گلزار خدمت آن نقاوهٔ روزگار گل مقصود بدست آورده زیب

و زینت سر و دستار جمعیت و مدا کرد عالی او التوجه مقتضای قیاس او

بخشند باعث اسم جمیل و اجر جزیل خواهد بود والعاقبة بالعافیة *

رقعهٔ اخری بخدمت عالیجاه محب الفقرا عنایت خان

در سفارش میرزا یادگار بیگ صورت تحریر یافت حامل محبت نامه همیشه

زینت جبین اخلاص خود را از خاک آستان عالی سبب انحطاط مرادین

مدت از گفتگوی بعضی مردم ناهموار صورت وهمی بر لوح روزگار او

پیدا شده از خدمت شریف مانع آمده الحال چون مخلص ملازمان تحقیق

نموده که در ساحت بیدای وفاداری عقیدت او را از خار بیوفائی

نرسیده بنابران تصدیع می دهد که حرف وهم را از صفحهٔ خاطر او بکلک

التفات حک ساخته بطریق سابق داخل بندگان خاص گردانند والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت فضیلت پناه افادت دستگاه شیخ عمر

صورت تحریر یافت شعر و تهدی علی عیبة من مکرم

فی الفضل فاق من کل اماثل الله و یهان * عزیز من با نقش محبت

و پیداز لوح دل محو گشته بصورت مودت مسقط الراس از آئینه جان فراموش

نیاز بی سلیم نیست که هرچه از مراد و برلوح عزم خوانم مقبل جز حق از پرده غیب
و فتیله امانت امید طلبی که در فضای ملک اقامت با بی حق پروانه
اِلَّا مَا شَاءَ اللهُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ❊ رقعه اخری بخدمت
معارف آگاه شیخ سلیم ساز تک پوری صورت تحریر یافت ❊ لَنْ
يُّصِيْبَنَا اِلَّا مَا كَتَبَ اللهُ لَنَا هُوَ مَوْلٰنَا ❊ حقایق نگارا درین سفر
هرچند که بر پای بلا با بانو تکلیف شناوری نموده دمی نماید فاما
که اصلا دیده امید با ساحل نجات نمی افتد و هرچند سعی میکند که شاهراه
مقصود را عبور نموده خود را بشهر آرزو رساند اما روزگار غدار خسک آزار
در راه ریخته پا کمی سنا یا افکار می سازد در لوح حال و آئینه وقت سوای
نقش حیرت و صورت حسرت پیدا نیست بهرحال چون توجه عزیزان اثر
عظیم دارد اگر احیانا وقت خاص این معتقد با اخلاص را یاد فرموده مد
ما در جمعیت او توجه فرمایند محتمل که از توجه عالی دیده طلب چهره راحت
مشاهده کند و السلام ❊ رقعه اخری بخدمت مولانا صفائی دهلوی که
بیوفائی ... تحریر یافت نعم سحاب اخراغ اشنائی کریم در درون
واز باد تفرق حزر دشنائی نیفزاید و گل محبت الیم اگر چه زود شگفد
... بر نیاید تعهد احیانا اگر شمع مزاج کریمی بباد کلفت ... اضطرابی
... حال آید تبلا ب ... هوای طبیعت الیم که از نسیم غدر خوا
... غبار ... آنکه بلی طرف ... پریشکند و زود با ... حاضر آید
... که این ...

این عزیز ضائع شده * بیت * سنگ محک را اگر کنی مغلوب * عیب
سنگ محک نشود زیاده ازین گنجایش ندارد والسلام * رقعهٔ اخری
بخدمت میرزا رجب شاملو در سفارش ملازم قدیم اعتباری که در روز
پیری از خدمت دور کرده بود صورت تحریر یافت * بیت * مردی
سفله مدان استوار * که این همه نیست سرانجام کار بی‌نیام
و محبت عوام را چندان اعتباری نیست دردمندی که گوهر عنفوان جوانی
و اسباب شباب کامرانی بمحبت بی دردی باخته باشد در وقت
پیری که آیت خواری و علامت بی اعتباری ست کجا رو دارد که چنین
نامرادی را از نظر دور انداختن و با جمعی جدید در ساختن و چشم وفا داشتن
تمام نادانی ست و ثمرهٔ آئینه بیوفائی کمان پشیمانی والسلام * رقعهٔ
اخری بخدمت میر حسین شیرازی در وعظ و نصایح صورت
تحریر یافت * مخفی نماند که آدمی را تا حقیقت انسانی با کمالات نفسانی
جمع نشود و کمال معنی با جمال صورت فراهم نیاید در محفل بزرگان
دم زدن و قدم نهادن ظفر و میمنت نبخشد اتفاقاً اگر چنین
واقع شود * همواره پشت پای عزت و وقار را از تیشهٔ زبان ناهموار
نگاه باید داشت تا وجه اعتبار و بخجالت بار دفا تا از زمان صحبت
دوستان چندان اعتمادی نیست * بیت * دوستی شان را بقاء نی منه ما علینا
الا البلاغ المبین * رقعهٔ اخری در جواب نامهٔ عزیزی که متضمن تحقیق و تصدیق نسب
شیرین بود صورت تحریر یافت * آنکه تحقیق در نسب نامهٔ میر شریف [illegible] بود [illegible]

الحق سیادت پناه حسب و نسب درست دارد و فا ما چون خورشید نسب
موصی الیه را سحاب جهالت عارض و طالب سعادت و خصائل وجود
از گوهر فضیلت عاری لاجرم دست تعرض خاص و عام بدامن اصالت آن
خیر الانام درازست والا تا حال صورت نقص در آینه کمال شرافت او ملاحظه
نفتاده تعین تصور فرمایند والسلام رقعه اخری بخدمت میرزا
بدیع الزمان تارک الدنیا در وعظ ترک اختلاط بالکلیه صورت تحریر یافت
بیت شیر نر بوسد بخدمت مرد قانع را قدم * سر سگ خاید بدندان
پای مرد نیم مردی * عزیز من تا توانی بر وساده قناعت تکیه زده کلیه
خدا شناسی عروس حال را محلی سازی و طرق خدمت خاص و عام یکبارگی
وقت خود ساخته بجان و دل نپردازی و در جمیع اقوال و افعال خوشنودی
ایزد متعال از دست ندهی من له المولی فله الکل * رقعه اخری
بخدمت حاکم قصبه در شکایت گماشته ظالم او صورت تحریر یافت اقبالا پناها
گماشته رسید فا مجرد رسیدن خلق الله بمشغولی او چون صبح گریبان
دریده دشمنی دارد و چون نشسته امروز صورت هر ستمی که در قیاس نمی
توان کرد در نگارخانه ستم او درست و نقش هر ظلمی که در لوح عقل نتوان نگاشت
در کتابخانه ظلم او موجود هر حال چون مطابق نسخه تقدیر است مدبر باد را ان
و ما نست ... وقت کار مصرعه با غمزدگان هر که درافتاد ور افتاد
نیک مطالعه فرمایند والسلام رقعه اخری در جواب نمیقه اقبال پناه عنایت خان
که متضمن خلاف رویه تنها و ترک صحبت اختلاط او صورت تحریر یافت انگارنه

خلاق قوس پردهٔ تقیان اشعاری رفته بود بلی کسی است که با سائل صبح و ارگریبان

در دار مشرق خانهٔ او در دی آفتاب بان نه بندد و تند تمغی که مهر کی کتعلم و دار اثر

ذم او سپید صفحهٔ همت رتبه و سیاه ساز دو گنده طبعی که قطرهٔ باران

علافت در زمین طبیعت او شرافت تخم پرورش دارد و در و د ریحی که شمع خاطر او

نسیمی پژمرده گردد گرم مزاجی که در آتشکدهٔ مزاج او سرکشی است نه دود

و در بخار است فاما با ابنهمه رذیلت در فن فضیلت چو آن مرد سیست که ابالی

دیک خاطر او بمذاق خاص و عام رسیده و جوهر زبان و لآلی بیان او اکلیل

مکلل ساخته لاجرم طبیعت اهل فضل را با وجود اخلاطی بهست چند با صفا و

فرو ما گذرد

رقعهٔ اخری در جواب کتابت عزیزی که متضمن اظهار

یک جماعه بود صورت تحریر یافت ملاذ بهر گاه پدر بزرگوار ایشان در

تار و پود این معامله چندان جست و جو نموده فاما گرمی این رشته مقصود

با انگشت آرزو نکشود و با نقر زندان چه رسد نهایت کشف و نماند آن جا

ست که پیوسته چشمهٔ خاطر عزیزان را بخش و فاشاک غنا تیره دارند خواه

مدعا در آیینهٔ ظهور ظاهر شود و با نه این را نه مرد است بهرحال جنس مرکب علاج پذیر

الا ما شاء الله والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت اصالت پناه حقایق آگاه

میان شیخ فضل الله صورت تحریر یافت آثار فیض سبحانی بر وجنات

آن عالم اسرار ربانی واضح و لائح باد خضر یک آن عیسی وقت رسید

و مفاد و ضمیر رسانید التجاءات التفات که در ظلمت سواد آن نوار شناخت

مضمر بود سکندر را بر زور کامیاب ساخت و آنکه از قدوم بهجت لزوم منشرح

سبیل سرور و شادمانی گشت فاما در ایام غیبت آن بزرگوار نوعی
غنت و شدت انتظار کشیده که بی سینه شعلهٔ انتظار را حقیقی بر دوست قدوم
بت کرد امید بیت مراز آمدن خود مسازنت دارید
این همه ایام انتظار بین بست السلام علیکم و تملی لدینکم
رقعهٔ دیگر بخدمت عالیجاه مربی الفقرا عنایت
صورت تحریر یافت الحمد لله که قامت احوال آن عزیز به تشریف
خلعت خسروانه زینت گرفت و نهال روزگار آن محب از شحات
سحاب التفات پادشاهانه طراوت یافت رجا که بعد ازین صورت
سلوک در آینهٔ ادراک ملاحظه فرموده چون آینه بخاص و عام یکرو خواهد
بود که گلبن قرب پادشاهان باد مهرگان غضب پادشاهی آماده است
سعادتمندی که روزگار شهر سعادت در کارخانهٔ اقبال و نهاده
باید که پیدا از سلوک سوای نیکی و نیکنامی اماج تیر زدنا عاقبت
کار به ندامت از کار نشود فاما چه فایده بیت از صد سخن بحیلهٔ یکی
گوش میکنی * وانهم که گفته ام که فراموش میکنی * چون اطلاع اینچنین
مقدمات به دوستان حقیقی از جملهٔ ضروریات بود بالضروره ابرام نمود
بیت گر نیاید بگوش رغبت کس * بر رسولان بلاغ باشد و بس *
رقعهٔ اخری بخدمت عمدة النجبا ابن الفضلا نابیه کمال صورت تحریر
یافت [illegible] که سینه رفته نامهربان شوق * [illegible]
[illegible] سینه [illegible] فراق که [illegible]

غبار صدای وحشت بر نیاید حق آگاه است که دامن اخلاص این محب از گرد
تقصیر مبرا است و بر تقدیر تقصیر تحریر معذرت را عنوان است بمقتضای معنی
حسن سلوک صغیر و ملوک را زیبا است و سیما ملوک را زیباتر و خوشتر والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت عالی جاه فضیلت پناه میرزا محمود بیگ مستوفی

صورت تحریر یافت لآلی آبدار که از دریای خاطر آن خلاصهٔ روزگار بسا
ظهور آمده بود وسیلهٔ زیب و زینت اکلیل دانش گردید و امروز قوت
ناطقهٔ آن عزیز بر منصهٔ زبان مشاطهٔ عروس خوبی است الحق کسی که این دستگاه
دارد اگر در میدان فصاحت لوای انا و لا فخر برافرازد سزاوار است
آنچه در باب طلب اشعار این ذرهٔ بی‌مقدار مرقوم بود دلیل این مختصر را احیانا
صورت شعری ز مرآت خیال جلوه گر میشود فاما چون بضاعت این
شیوه را در دکان فقرا و علما رواجی نیست هر آینه لنزاد آن [illegible]
بهر حال دو سه بیت بحسب المامور معذور گفته شد و بمقتضای اما
السائل فلا تنهر ارسال داشته **بیت** اگر صد عیب دارد مرد
دانش یکی از صد نداند + **غزل** میدهد گفتار تو جان کشته را ترا +
ظاهر است خاصیت عیسی است گفتار ترا + آرزو دارم که چون پروانه سازم
جان نثار + بار دیگر که بینم شمع رخسار ترا + [illegible]
بیمار خود + زندگی اکنون برای چیست بیمار ترا + [illegible]
نعمت + [illegible] آن زلف چون [illegible] ترا + دائما غمناک می‌بینم ترا [illegible]

التفاتی نیست آقا با تو دلدار ترا * رباعی فریاد ز فهم خودستایان جهان
افسوس نکرد دوستایان جهان * هر چند چو خاک گشتیم از مهر نیافت *
یک ذره بخاک ز آشنایان جهان * زیاده بر تصدیع نشد لوای فضیلت
دائما منصوب باد رقعه اخری بخدمت معرفت آگاه سید مصطفی صورت تحریر
یافت همواره حجرهٔ عبادت بشمع ریاضت منور باد آنکه از تصفیهٔ باطنی
و رفع حجاب نفسانی مرقوم بود بلی قصر دل را هر که بنور چراغ معرفت الهی
روشن ساخت لامحاله ظلمات نفسانی درو نایاب خواهد بود و مقوله
ضدان لا یجتمعان شاهد این معنی است و این حالت دست بدهد مگر بدولت مرشد
کامل که شجرهٔ شریعت او در بوستان طریقت نشو و نما یافته ثمرهٔ حقیقت
داده باشد و این برهان راست نیاید بعمل راست آید الا ما شاء الله
بهر حال عالم خالی نیست طالب کامل باید من طلب شیئا وجد وجد
رقعه اخری بشیخ صادق نومسلم صورت تحریر یافت صورت حال
بحلیهٔ خداشناسی محلی باد و مرآت وقت از کدورت اغیار مجلی عزیز من
خادم درویشان باش لال خاکپای ایشان امهت ایشان را سرمایهٔ سعادت
دان و کلفت ایشان را بپایهٔ شقاوت تا توانی نقد نفعی از صرهٔ سیرت
این طائفه بدست آر و گنج مراد از ویرانهٔ صحبت این جماعت بردار و قفل
حجرهٔ خلوت شان بکلید تکلیف مفتوح مساز و نقد کوشش در بازار
خدمت شان در باز من خدم خدم سر این معنی است والسلام رقعه
اخری بخدمت استاد الاساتذه میرزا احمد شیرازی در تهنیهٔ بیماری ایشان

صورت تحریریافت الصلح خیر ضمیر منیر آفتاب نظیر پوشیده نماند که
الاشارت بکزلک وعظ حرف جانا از لوح ضمیر آن بیوفا حک ساخته
بران آورده که بعد ازین نطاق بیعت بر میان جان بسته یکی از
دامان ملازمان باشند فاما الشرطیکه جلوه در حجرهٔ نفاق و ریا بامالی
نجیبا باشند و شیوهٔ انتقام را بنسبت کرم عام خود نقص تمام دا[نند]

بیت ز خردان عجب نیست ترک ادب * بود انتقام از بزرگان عجب

یقین هست که از التفات کریمانه محروم نخواهد ماند زیاده چه تصدیع دهد
توفیق رفیق باد

رقعهٔ اخری بخدمت مولانا عبد الشکور خوشنویس

صورت تحریریافت عزیز من عزیزی که سلک اخلاص او بجواهر شناسائی
منتظم بود در زبان اعتراض بر صورت حال ایشان دن تمام بی انصافی است
دانش پژوهانا بر مضمون صحیفهٔ راز کس نیک اطلاع نشود انگشت تعرض
بر حرف او نمی توان نهاد دیشا عزیزانی که دامن دل ایشان از گرد ریا و جفا
مصفا است الماضی لا یذکر * بعد ازین از صفحهٔ سیمای مخلصان حرف
اخلاص خوانده بمضمون این آیه سیماهم فی وجوههم من اثر
السجود * نیک مطلع شوند و السلام علی من اتبع الهدی

رقعهٔ اخری بخدمت حکومت پناه آقا محسن طهرانی در بارهٔ

بیچاره صورت تحریریافت حال وسیله از دور افتادگان بعرض مقصود ا[illegible]
خفا [illegible] است که فلک غدار خسک آزار بر سر [illegible] خطوات اذیت
[illegible] مقصود شده بنا بر آن [illegible] الیه [illegible] تمام عرض [illegible]

آن قبلهٔ مقصود و مطمح نظر عامه متوجه ملازمت ست اگر بر مرکب رعایت
او را سوار ساخته بشهر زود رسانند نهایت احسان خواهد بود ان الله
لا یضیع اجر المحسنین + **رقعهٔ اخری** در جواب کتابت یاری
که متضمن شکایت شیخ برخوردار بود صورت تحریر یافت رخسارهٔ جمال حال
عافیت مزین باد سخن درکار و بار شیخ برخوردار رفته بود که ضعف تمیز کار
بجائی رسانیده که [illegible] عنان از یک بیابان می کشد بلی مشار الیه اگرچه
خرمن هوس را همیشه بصاع آرزو می پیماید فاما چه فائده که سلوک خسیست را
شیوهٔ روزگار خود ساخته از کمترین خوشه چینان خود را قرار داده و فقیر
نیز درین باب هر چند تخم نصیحت ریخت اما از انجا که زمین اجابت شور بود
بر نیامد علاج این ست که ملازمان نیز از خار تربیت آن ناهموار چهره ضمیر
نخراشند که نقد تربیت در بازار ناپسندان رونقی ندارد **بیت**

خوی بد در طبیعتی که نشست + نرهد جز بوقت مرگ از دست و باقی

عاقل اند والسلام **رقعهٔ اخری** بخدمت فضیلت پناه مولانا
خواجه محمد صورت تحریر یافت آنکه زبان مروت از پرسش احوال دوستان
سکوتی نورزیده و دیدار از بی توجهی سید مخلص ملازمان خواست
که حلقهٔ در حجرهٔ بی تکلفی را بانگشت نصیحت حرکت داده قضیهٔ العتاب
مراة المحبة ملازمت سامی ارسال نامه فا با طبیعت سلیم انگشت انکار
و سمع قبول نهاده با صحیح گشت که مبادا نقد کینه مقصود آیت قلب بر لوح
[illegible] خوانند و طریق این عتاب از باب دیگر وانهد بنا بر آن ابرام نموده مهر لب

ورت تقصیر گذشته و باید سیت بخلاف گذشته اگر
محبت در تو به اخلاص خالص نمایم نگارش است تو تنها نامه محسن غنایت
اند و الا حاجت انیه گفت و شنود نیست و السلام رقعه النوی
خدمت شیخ احمد دکنی صورت تحریر یافت مصرعه دست بیت بکریار
قناعت یار باد * زنهار زنهار بعد مپیر حرص نداد عروس قناعت را از
دوستگانه نکنی و گلشن عزت و رضا را که از نسیم قناعت نضارت یافته
دست سموم طبع شوم ویران نسازی که خوش اندیش و فرزند نیما
نیست که انیه سودای خام می توان خرید انیها به پرشال نیز دانه اند که
تا شمع روح در خانه وجود روشن است مهوسی را در لباس عشق اظهار می کنند
بیت چو از شمع خالی کنی خانه را * نبینی دگر نقش پروانه را * رقعه
اخری بخدمت مولوی معنوی استادی مولانا محمد موسی صورت تحریر یافت
صورت سلوک بحلیه حسن اخلاق محلی باد * تا زمین غنچه دل که از برودت نفاق
قبض حاصل کرد از نسیم تلطف شگفته گردد حالیا اگر آزاده آن است
که با نقش مودت بر لوح ضمیر که ارتست تو * در چهره رضا اغبرار کلبید
اخلاص نیست بجویند که تا بنیان اخلاص تعاطر نکند از صدف سینه
وفا در محبت نمی توان حاصل کرد و با آتش نده وغن و فتیله استعداد و
بعد مواهی بیع نشود مصباح قصر سلوک که از باد صرصر تغیر منطفی شده
نمی توان روشن ساخت نهایتش قناعت و سلسله عهد مودی
اند ارتباط ممنون چنانچه بریافت تعبیرت رشید

رقعه اخری بخدمت شیخ مرتضی صالح در سعی آنکه متأهل شود صورت تحریر یافت

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا چنانچه از وهم فرزند ناخلف عمر عزیز خود را تلف کرده محض وسواس شیطانی دو جهانی بضاعت خواهد بود و تخم نطفه که از شجره طیبه صلب سعادتمندی بزمین قبول تخم خواهد آمد یقین است که بستان مسقط الراس از و نضارت خواهد گرفت الولد سر لابیه ستایدان توجه بیست اگر در اصلاح ملازمان بشرف سبک قبول مشرف نشده فرزند بیگناه را بیگناه لا حول ولا قوة الا بالله

رقعه اخری بخدمت عالیجاه عنایت خان از جانب دریا خان بنگاه صورت تحریر یافت

خداوندا مخلص ملازمان اگرچه از رسمیات ظاهری مقصر است فاما حق آگاه است که نقش محبت از صفحه عقیدت امحو نشده اگر باور نیفتد صورت این حال در آئینه خیال تصور فرمایند و شما در اظهار مستی ها از اسرار اشعار رفته بود حاشا که این معتقد هرگز سر سامی را بانگشت خیانت و نمامی مفتوح نساخته نیک تحقیق فرمایند که این نهال از باغ شخصی است که آب جویبار عقیدت و خاصیت انکار داده بیت

ما بنده توایم که بی زر خریده ای آری بسیم و زر همه کس بنده می خرند

همیشه اوقات شریف بکسب جلی مقرون باد والسلام

رقعه اخری بخدمت شیخ حسین لاهوری که بحسن ظن تهنیت مقالے قلمی نموده که این نامراد را نبوده وصول آن میسر نشده صورت تحریر یافت

آنکه نسیمی از بوستان تهنیت دوستان به بیت الاحزان مخلصان وزیده بود شگوفه

دل حزین باشد کفشگی بخورشید عزیز من حکیمی که مشاطهٔ تقدیر او عروس کالبد را
بزیور حیات آرایش دهد اگر خسارهٔ هیچ نا امیدی را آب نور بخشد
چه عجب فاما آنچه واقعیست هنوز از سیمای عزیمت خلص ما زمان عزم قبول
نیافته امیدواریست که بمیمنت فال آن خجسته فال خورشید امید از سحاب
حجاب برآید انشاء الله تعالی رقعهٔ اخری بخدمت مولانا محمد جمال
برهانپوری صورت تحریر یافت شرف نامه رسید دیدهٔ انتظار را
نوری بخشید مرقوم بود که الفقر سواد الوجه فی الدارین عبارت از فقرا
این زمانه است که سراپا خواهش و سراسر طمع اند بلی آدمی تا ساحت
دل از غبار خواهش پاک نشود دامن حیات او بکمند اجل بسته نگردد مگر
آنکه بیک توفیق پیام آگهی بگوش هوش او رسانیده از خود آگاه سازد
تا نهال وقت او پیوسته از سرچشمهٔ باطن سیراب باشد و صورت حقیقت جهان
در آیینهٔ باطن مکشوف شود فاما حقیقت بحقیقت آن است که امروز در
خداشناسی مهم نیست اگرچه ظهور او از چشم اغیار بمقتضای حکمت مستور
بر آن کوشند که دیدهٔ اعتبار از غبار انکار مصفا باشد تو الا ما لیح و
حاصل از خورشید حقیقت خواهد بود **بیت** هر که ماه گمان مهر نهانی
باشد که بپلنگ خفته باشد سعادت صوری و معنوی میسر باد رقعهٔ اخری
بخدمت اقبال پناه میرزا نظام الدین حمید صورت تحریر یافت **بیت**
چه یارا است ما را که از روی دانش به نصیحت بخورشید انوار نویسد
فاما حسب الاشارت کلمهٔ چند بزبان شیاره واقعه را اظهار می نماید که حال

ن آغاز صبح اقبال است اگر صورت سلوک ملازمان بزیور حسن سیرت
زین شود جای آن دارد که شهرستان قبول عامه در تصرف و اقتدار
ن خلاصه او در آید و این ممکن نیست مگر تهذیب اخلاق که پیوسته
منی سلوک از یمین مروت قایم باشد و لوح دل ساده از نقش ناملایم و در
تهذیب نفس عمل محاسبه موثر است اگر میسر آید والسلام رقعه دیگر
بخدمت محب باوفا سید مرتضی در قطع علایق عشق مجازی صورت تحریر یافت

رباعی آه من العشق وحالاته + احرق قلبی بحر آهاته
ما نظر العین الی غیرکم + اقسم بالله و آیاته + عزیزمن

دیده یعقوبی که بلقطه جمال یوسفی الفت گرفت تا می تواند کلفت یا اسفی
بار زار خواهد کشید مصرعه من جرب المجرب حلت به الندامه
بهر حال نیازمندی که داغ نیاز زمانه بر جبین جان و حلقه بندگی در گوش
جان دارد او را ازین نصیحت چاره نیست که مقصود او لباس کامرانی نپوشد
دست امید از دامن آرزو کوتاه نکند که خاصیت عشق بلی من مزید است

فاما بیت بوقت صبح شود همچو روز معلومت + که با که باخته عشق در شب
دیجور مصرعه فلم اخاسید و مرشکست امر مدا آگاهی میسر باد والسلام

رقعه دیگر بخدمت عمده اخوان الصفا فضیلت پناه مولانا میر کمال
در حینی که عاجز نوید رضامندی ایشان لذ شده بود صورت تحریر یافت الحمد لله والمنه که
شجره تمنا در آن محبت ثمره مراد یافت حسب الاشارت درباب تسمیه جوع
بباطن بود بعد از تکرار مشاهده در آیینه شعور صورت اسمی که از عالم غیب ورود

بود آمده بی بی حنیفه بود بعد از آنکه این اسم والا چون لولوی لالا از دریا
طن بساحل نطق جلوه گر شد هر کس که شنود بسمع قبول تلقی نمود از ین معنی
لطف دارد و خیلی امیدوار است حق تعالی این اسم سامی را وسیلهٔ اصلاح
ن کوهر نامی گرداناد و تولد آن نیکبخت ایران عزیز و جمیع دوستان
بارک و میمون ساخته در سایهٔ پدر بزرگوار خوشوقت داراد آنکه در باب
اریخ تولد و فورخواهش رفته بود خود بسعادت میدانند که مخلص از زمان
چه قدر انکار ازین کار است بهرحال بموجب سوال فرزندی انشا نموده ارسال
داشته داخل بیاض سازند **قطعه** دوم ماه ذی قعده بی بی حنیفه
تولد شده ای خوشا ماه و سالش ٭ خوشا طبع گویا فت از روی دانش
دوم ماه ذیقعده اتمام سالش ٭ زیاده تصدیعه نرفت **رقعهٔ آخر**
۸۵
بخدمت حقائق آگاه شیخ مبارک جونپوری صورت تحریر یافت بیت یک
چراغی هست درین خانه که از پرتو آن ٭ هر کجا می نگرم انجمنی ساخته اند
سخن در کمال رغبت عاشق با وجود نقصان حسن معشوق در بعضی
مظاهر رفته بود بر ضمیر فیض پذیر پوشیده نماند که عشق شامله ایست
که عروس حسن مطلق را بر منصهٔ رغبت جلوه میدهد و او را با حسن مقید چه کار
لهذا اگر نسبت حسن مقید در بعضی مظاهر قصور داشته باشد در رغبت
سرایت نمی کند و الا حسن لیلی با آن همه لیلی که مجنون داشت گریه نمی کرد
والسلام **رقعهٔ** دیگر بخدمت اخوان الصفا محب با وفا مولانا
... ... اگر ز وصل تو ... صد جان ...

از ان الله هر چند مصور خیال [illegible] نمود که صورت نیازی بر لوح بیان اخلاص

آن محب حقیقی تصویر کند لیکن بهیچ وجه لایق نیفتاد و غواص طبیعت هر چند

که جستجو کرد که جیب فکر و دامن خیال را از دُرر الفاظ اختصاص آن دوست

حقیقی مالامال نماید جز تهی دامنی و سبت نداد و الحمد لله ازین [illegible]

[illegible] بهال تقصیر [illegible] خجالت [illegible] طبیعت [illegible] تقصیرات

هر چند اگر تقصیرات [illegible] نهایت [illegible]

[illegible] احتمال [illegible] نیست [illegible]

[illegible]

مطالعه [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] تقصیر سفینهٔ آرزو [illegible]

الضال [illegible]

[illegible] اقبال پناه [illegible] شاپور [illegible]

والله یحب المحسنین [illegible] اقبال

و گل مراد شگفته از خار شورست آن او باد و دامن دولت او را

[illegible] نهایتش مهر و محبت همیشه در کف آرزوی ماند

[illegible] بهمت [illegible] نسبت اعانت خانواده و بوسع امکان

[illegible] توجه خود لازم و واجب داند مثنوی بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک جوهرند چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها

نماند قرار [illegible] الله تعالی کافهٔ مسلمانان را توفیق رفیق گرداناد در رقعه

[illegible] بیان [illegible] خیال [illegible]

اخری بخدمت طایبه صالحه گلشن نام صورت تحریر یافت ... تعالی
آن ... مایه ... و نو ماده گاه عصمت را از آب جویبار صلاح
... و سیراب دارا محبت نامه ... صورت عذر آن مخبه وفا
... چول پسندیده ... بعد ازین نوعی سلوک کنند
که نیاره حال آن مخبه تا آن زمان با حضرت رضای دوستان خالی
... تقصیر آن سره عفو خواهد بود ... که این ...
وقت نیست ... رقعهٔ اخری بخدمت فضائل پناه میرزا محمد مومن
... صورت عزم سفر در آیینهٔ خاطر
... زینهار تا کسوت رضا تحلیه
... آرای برنا و پیر شدن از دیده
... صورت ... گهر ... کان صبر تحجیب ...
... بود ... و نظر ... بریان ... جمعیت قیمت بی اعتباری
مذهب باقی مختار اند والسلام رقعهٔ اخری بخدمت عمدة المحققین
استاد شیخ جمال الدین اشهر با اولیا صورت تحریر یافت بعد از ادای
نیاز ملبان اختصار و ایجاز معروض میدارد که درین مدت هر چند
خواست که سوانح احوال اینجا نه اخلاص نگارش ... یگانگی ابواب
مداد که شیوهٔ اهل اتحاد نیست چون آن قبلهٔ آمال از تاریکی وقت و باریکی
مقصود صورت عبارت ... آیینه عادت تصور فرموده اند در ترک عادت
... مواخذه ... تواز ساخته

ما و هم از سلک پیامبر ماضی ست ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا
لنکونن من الخاسرین • رقعهٔ اخری بخدمت استاد مولانا
جمال الله صورت تحریر یافت بیت بیان شوق ندانستهام که تا چند است
جز اینقدر که دلم سخت آرزومند است • چون بیان شوق و آرزومندی
بشرف پایبوس حضرت خداوندی زیاده از آن ست که زبان حال و لسان
مقال شمهٔ از آن در حیز تقریر آرد لاجرم طی این بساط نموده بزبان انبساط
معروض میدارد که درینولا فیروز خادم رسید کوشش وفا و وفاق اهل
نفاق پنجان خراشید که اندمال آن بجز حکمت التفات سامی ممکن
و میسر نیست فی الواقع شخصی که دامن خیال او از گرد ملال آلوده نباشد بزور
آلوده ساختن و توسن اعتراض بر عرصهٔ تسلیم او تاختن سنت و روش
کریمان نیست لاسیما در بارهٔ معتقدی که چون عرض بجوهر اخلاص آن
بزرگوار قائم باشد بهر حال صورت حقیقت این شکسته احوال در آیینهٔ ضمیر
آن عدیم المثال معلوم شده و خواهد شد انشاء الله تعالی والباقی
عند التلاقی رقعهٔ اخری بخدمت استادنا و مولانا میر سید مرشد
صورت تحریر یافت بیت بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم یارب
مباد کس را مخدوم بی عنایت • قبله گاها خدا آگاه عالم السر و الخفیات
نیک آگاه است که فقیر حقیر پیوسته جا[illegible] [illegible] که آن ضمیر [illegible] کرامت را در
سلک [illegible] توفیق صورت تنظیم [illegible] شده [illegible] معاندان بی باک و حاسدان
[illegible] اخلاص [illegible] در غبارت [illegible] نفاق ظاهر ساختند

این مخلص یاوران مدعی نیست فی الحقیقت به اختیارِ سرمایهٔ سعادت این معتقدا
به نسبتِ خادمانِ شریف نیاز و احتیاج نیست و زبانِ حاسدان که در
اختیارِ اینکس نیست آنرا چه علاج انشاء الله تعالی رفته رفته در آئینهٔ تحقیق
صورتِ حالِ فدویانِ خاص و مریدانِ با اخلاص معلوم خواهد شد چه
گر از خدمتگاری های و جانسپاری های سابق معلوم شده باشد بهر حال
انصاف تمیز نیک و بد بدست الله تعالی همیع کرمان باکرامتِ انصاف
موفق کرداناد والسلام رقعهٔ اخری بخدمت ارشاد دستگاه حق آگاه
محمد فضل الله صورت تحریر یافت بیت توجرات بین که همت میزند
جوش * که گیرد قطره دریا را در آغوش * بیهات بیهات قطرهٔ بی
سروپا را چه یارا که مدارا کند و ذرهٔ ناچیز را چه تمیز که با آفتاب عالمتاب
لافِ محبت زند فاما عجب تا در هوای او نکند غرض حالِ خویش * از فیض
عام او بهره روشنی و تاب * لاجرم بوسیلهٔ نیاز نامه برجاستهٔ خاطرِ
دریا مقاطرِ عور نشیند و التماس میدارد که این کمینهٔ بی بضاعت را در
قبول جا داده بساحل مراد رسانند والسلام رقعهٔ اخری
بخدمت شیخ عیسی [illegible] صورت تحریر یافت دقیقه شناسا روشن
مزاجا صبح نفسا خورشید نظیرا دیست که خامهٔ [illegible] میخواست که صورت
این [illegible] را بر صحیفهٔ نیاز تصویر کند فاما از بیضا [illegible] انگشت [illegible] این چه تیر
بکشاید و گوهر مقصود بدست طالب نیاید [illegible] قدرهٔ [illegible]
[illegible]

از صبح عشرت بر یافت رباعی ای آنکه بنای اہل مارت کردند بیچاره نوازی چاره و سازی کردند بیداسی بیکساران جهان شکر که سر فرازی کردند الله تعالی چهره دوستان از تجلی توفیق مزین گرداناد والسلام رقعه اخری بخدمت بدرالدین بسار نکپوری

صورت تحریر یافت بیت وعده تو سر که باور می کند استبشارش تا که بر سرسری کند نقش وفا از لوح وعده ما بر نشده موجب آن باشد به هر حال ثمره این خلاف اگر به نظر ارسیت ملازمان ما در آن دخلی واگر اختیاری ست بعد از آن چنان کوشند که امکن بزبان فیض ترجمان واقع باشد والا باعث نقصان اعتبار آنعالی مقدار خواهد شد الحق

والسلام رقعه اخری بخدمت مربی الفقراء عالیجاه غازیخان صورت تحریر یافت مربی الفقراء آبگینه مزاج شیشه دل را بسنگ بی التفاتی شکستن بسیار آسان است اما پیوند آن بغایت مشکل شعر دل که رنجد از کسی خرسند کردن مشکل است شیشه بشکسته را پیوند کردن مشکل است آدمی را باید که پیوسته بکمال اعتدال طبیعت او از باد سموم خشم و جنون مصون باشد و جریده عقیدت او از نقش و نگار ملامت نشوند تا عاقبت کار چهره خجالت از پرده سلوک او ظاهر نشود والسلام علی من اتبع الهدی رقعه اخری بخدمت حقایق آگاه حسین لاهوری صورت تحریر یافت الفقر فی لندولب فاما ثم آیا احب الصالحین و لست منهم لعل الله یرزقنی فلاحا بصلاح بسیاد اما صد تریه و فساد و سر به نهاد

ای ابن خیمه | ای بی آبرو | ای آبرو جسم پاشیده | ای یقین | ای از روی انتظار | ای ایشان را | ای تا امکان | تحریر یافت | ای بی پیش کینه فقیران | ای بیماری | اعتدال | ای نگاه داشته باشد | دفتر | انجام

بیت ای بی آبرو ساخت | نقش پرده بیتی نماید | نقش بر افروختن بیت | بیت بر دعوی ... | بیت دل و عمل | بیت

در حصول حکمت و رشاد سوار نشود و قابل عنایت حقیقی و مجازی نگردد و دنیا
آنکه ایشان ... مصر آسایش بهر حال تا آدمی از تکمیل سلوک بجواهر صلاح متحلی
نشود بشرف سعادت و فوز فلاح مشرف نگردد والسلام رقعهٔ اخری
از جانب شیخ حسین عاشق بمطلوب او صورت تحریر یافت رباعی
دل جای تو شد و گرنه پر خون کنمش * در دیده توئی و گرنه جیحون کنمش *
امید وصال تست جان را ورنه * از تن بهزار حیله بیرون کنمش *
عالم الغیب و دانای حقیقت حال است که تا تمایل دوستی آن دلبر وفادار
بر لب جویبار تمنا راسخ شده قرار خاطر بالکلیه رو بفرار نهاده و تا طفل
دلم در دبستان عشق آن نگارین بی اختیاری در لوح حال خوانده زمام
اختیار از دست داده مصرعه ای کاشکی دیده ام رخ تو نگریستی *
بهر حال و چنین وقت آن یوسف مصر ناز را تفقد درویش طریش از
ضروریات است والسلام رقعهٔ اخری بخدمت مرزا جلال الدین
صورت تحریر یافت بذات پاک خداوندی که خیمهٔ حیات انسان را بچار میخ عناصر
محکم گردانید که تا ستون خیمهٔ عزم سفر آنعزیز بصوب دکن چون بیستون
صورت ثبات گرفته دستان حقیقی را دست مقدمهٔ فراق آنجان
گریبان صبر پاره کرده بی آرام ساخت که مرغ آرام در قفص خواب هم نیست
امیدوار است که عنقریب الله تعالی نقش آرادتی از لوح تقدیر ظاهر کند
که انکارهٔ این عزم فسخ گردد و صورت این اراده بفعل الله تا ایشان
و تحکیم ... رقعهٔ اخری بخدمت حقایق آگاه شیخ نا یزید صورت

تحریر یافت سعادت تست احیاب بخشا چون حکیم علی الاطلاق قدرت
العزیز را جهان بکمال ارزانی فرموده که مصالح تقدیر از مناسبات احوال
و قاصرست هر آئینه تحریر سلوک را از تحویل بایست و حسن اخلاق معطوف دارند
و احکام [illegible] کشف مزاج گرامی اگر آن عیب و نقصان طلبی پیش آید
بمقراض اصلاح در صلاح آرند و این ابرام موجب اشارت خدام
شیخ الاسلام نموده آمد باقی مختار اعزه اسلام رقعهٔ اخری بخدمت
شیخ محمد صوفی در حینی که محبوس بود و التماس دعا کرده صورت تحریر یافت
عزیز من خداوندی که اطفال چمن را سرمایهٔ نشو و نما در حجر عجب
اگر خساره باشد سنگینی ابنا [illegible] بخشد هیچکس را
[illegible] حکمت [illegible] خیریت مطلوب
باشد [illegible] صورت خواهش در آئینه آرزو مشاهده
می توان نمود عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان
تحبوا شیئا و هو شر لکم والله یعلم و انتم لا تعلمون
رقعهٔ اخری بخدمت مرزا سلطان محمود در سفارش مرادی کرد
صورت اخلاص او در آئینهٔ اعتقاد مرزا مذکور عکسی نمود صورت
تحریر یافت حامل محبت نامه چون صورت صدق او از کسوت کذب
عاری است ظاهرا دیروز خود را بخدمت سامی رسانیده فاما بسبب هجوم
و ازدحام عوام بی تو نور چشم جان بین آن سعادت فرجام مطلع آن
مستام نشده دامروز بعتاب و خطاب عنیف معاتب و مخاطب

برگ و شاخ است آنکه بر شاخ می بینم مدام * یا بود واغ و الف بالای هم
انتها تمام * مخفی نماند که ماده اسم لفظ پا ست و لفظ پا مرکب از بای سمی
و الف سمی است و واغ بای سمی که بر بالای واغ شود یعنی دو نقطه متبدل
بیک نقطه یا بدای سمی حاصل آید و الف سمی تبدیل یابد به های سمی که
بالای صید در لفظ است با تمام شود بها بوقوع آید والسلام رقعه اخری
بخدمت شاگرد رسائل بطریقی که بیان مدعا متضمن بعضی اشکال رمل نوشته بود
صورت تحریر یافت بیت بهر تسکین قلم در قال و صلتهای پری *
هر زمان رمال چشم نقطه ریزی میکند * در شرح آرزوی وصال زبان
بیان لال است و سکوت ازین مقدمه مناسب حال آنکه از سکات اثنای
روزگار منتج بود مطلوب من به طریق سرداری تا ترکیب مونث
و غمزه ای جمع نشود صورت جماعت بر صفحه بیاض جمعیت پیدا نیاید زنهار
عقله نفاق از فرقه سلوک طمع نکنی تا قبض الداخل وسیله قبض الخارج
دوستان نگردد والسلام رقعه اخری بعزیزی که بعد از تاب صداع
بهم رسانیده صورت تحریر یافت ظاهرا درین ایام مصر صحت آن برادر
عزیز را فرعون صداع نوعی مستولی شده که موسی علاج ما به سحر و تزویر
نسبت می کند و در جناب اطبا رجی از علاج رفته بود و حکمت آن است
که گرد جماع نگردد قطعه ای که بینم به تنگنای جهان * که بتشویش مانده
ز صداع * گر شفا بایدت جماع مکن * که مضر است در صداع جماع * بیت
عاقل اند والسلام رقعه اخری بخدمت عبدالله درویش صورت تحریر یافت

آنکه بحکایتی از علامات ایمان رفته بود حضرت زمین در نضاج خطاب تا سیر الیقین
مشتعل نشود مشکوة قالب را از نور ایمان بهره نرسد و در حجرۀ خلوت
تا طالب مولی لذت مناجات نیابد یقین دان که از لباس نورانی
محروم و عاطل است علمهم الرحمن فی قلوبهم نوراً من قربه بسر المعنی است
والله اعلم بحقائق الامور و هو علیم بذات الصدور و السلام رقعه
اخری بخدمت وحید الزمان بایزید ثانی صورت تحریر یافت بیت
صنمی در دل یافته راه سخن کانعبد الا ایاه چه حقا که آن زر خاطر را سوای
کشت صوریت صنم یاد آن محب حقیقی کاری و خلیل جان را که نمرود فراق
در آتشکدۀ محنت و بلا انداخته و آتش شوق خیال وصال آن دوست تحقیقی
گلزار می نه الحمد لله اگرچه از مائدۀ وصال آن فرخنده مآل عیسی روح بهره ندارد
اما از فائدۀ لذت هجران هم بی بهره نیست بیت وصل گو مستغنی از
باش در بیم نیستم شکر صد هیچکس نگرفت هجران ترا به جا که تا ابد که شرف
ملازمت شما برادر و کتابت را از آمد و شد پیک اخلاص معطل ندارند ما
کار از خار و خس تغافل مسدود گشته باعث فقدان مصر وصال اخلاص گردد
والسلام رقعه اخری بخدمت عمدۀ اخوان الصفا فضیلت شاه
مولانا پیر کمال صورت تحریر یافت آنکه یوسف باد صبا بوی پیراهن نامه دیده
یعقوب اشتیاق را نوری نبخشید یا دل از مصر تغافل بعید باد اگر بخلاف
گذشته دیدۀ انتظار را از کحل جواهر خاکپای پیک توجه
منور سازند وسیلۀ بهجت موفور خواهد شد و اگر عنان عزیمت را بشاهراه

ی صفت سیما رند نور تجلی نور نبیت ... ق بهن ... بسوختیم
می تو به سخن یک بیت دکرها عبارت آرائیست * سایهٔ عاطفت معارف
محبان ممدود باد رقعهٔ اخری بخدمت بابا سلیم درویش صورت
تحریر یافت بیت دل چو غنچه شکفد در بوستان دوستی * یک نسیمی گر وزد
از صبح مصر دوستان * نکهت نسیمی از صبح التفات ملازمان بوستان
دوستان رسیده بود و نورسیدگان چمن دوستی را نضارت بخشید جاکه
ما دریافت زلال وصال نهال یادآوری را ببلاب توجه سیراب داشتند
و بیخ دوحهٔ تغافل را که ثمرهٔ آن نسیان محبت است از روضهٔ دل برآرند
باقی مختار اند والسلام رقعهٔ اخری بخدمت مولانا میر کمال صورت
تحریر یافت رباعی پیکی که خبر شهر ما خواهد برد * از ما خبری با شنا
خواهد برد * دیدی که نصیب از کجا تا بکجا * آورد و هنوز تا کجا خواهد برد
چون کلید هلال ذی الحجه قفل اقامت را گشود و تقدیر ربقهٔ نصب آنجا
در گردن و در رقبهٔ عزم انداخته با تصوب کشید سر آیینه عزم حرم نموده متوجه آن
دیار است الله تعالی نتیجهٔ این مصرعت از سعادات کونین روزی کرداناد
یرحم الله عبداً قال آمینا والسلام رقعهٔ اخری بخدمت بایزید ثانی صورت
تحریر یافت الله تعالی موسی صفتان تیر حرمان را که در وادی طور ستان
شوق ایشان سبزهٔ رب أرنی می روید از جواب لن ترانی نگاه دارد
استیلای فرعون فراق اخ شجع و ... ازدیدهای دوستان
رود نیل روان کرده مصر صبر را ویران ساخته اگر عنقریب ها مان تقدیر

قصر وصال را که از سیلاب فراق خراب شده مرمت نماید فیها والا قصر
وجود ما بوسان عالم دیدار را خراب خواهد ساخت قطعه گر بجا نیم زنده در و ویم
پیرهن کز فراق چاک شده * در بر دیم عذر با بپذیر * ای بسا
آرزو که خاک شده * زیاده ابرام نرفت والسلام رقعه اخری

بخدمت پدر بزرگوار از جانب عزیزی صورت تحریر یافت بعد از طی
تکلفات رسمی معروض ضمیر مرکز میدارد که چون کلید تقدیر قفل آنجور جو نیور را از پای
اقامت شکست و سیاح قضا بر عصای سیاحت متکی ساخته بشهر وطن
رسانید سر آیینه بر رواق دیده رمد رسیده را از شمع جمال دوستان
منور گردانید و تربیت و مرمت آن دوستان قلعه عزم اقامت انجا را
چنان مستحکم ساخت که چون بنیاد کوه راسخ شده قلع آن ممکن متصور
نبود فاما چون نصیب کسیر نشده اسرافیل قضا از صور تقدیر آیه و تکون
الجبال کالعهن المنفوش بر جبین رسوخیت و استحکام آن خواند و نقیه
آنجور در رقعه حال انداخته در فیروزآباد رسانید بلت رشته در گردنم
افکنده دوست * می برد هر جا که خاطر خواه اوست * اکنون بهر حال
ور در یای علوم غواصی مینماید شاید که دری از صدف فضیلت بدست
آورده زینت عروس وجود دهد و آنکه صورت عهد مراجعت در آیینه
اوفوا بالعهد متصور نشده این مشتاق را دران دخلی نیست عذر خواه
عهد شکنی مگر بشفاعت او انگارد اراده صورت نقش و نگار یابد والسلام
رقعه اخری بخدمت یاری در تهنیت عروسی و امتناع جماع بعلت طفولیت

مطلوب صورت تحریر یافت امتثالی آن قران السعدین را مبارک
و میمون کناد ظاهرا بسبب اقتضای آنکه حقیقت نورد ز روش طفولیت مطلوب
طالب بشوق قدم اندیشه نهار آن آفتاب ما شام صبا صبح شباب مشاهده نکنند
نظارهٔ آرزو بجانب آن ماه بیتاب نخواسته بود و انگشت طمع بسوی و بیجان آن
ماه بر و بر نخواهند داشت چون قفل حجرهٔ تکلف ایجانب را از کلید توجه آنجناب
فتح باب نیست هر اینه ابواب بی تکلفی مفتوح میسازد العفو عند کرام الناس
مأمول رقعهٔ اخری بخدمت مولانا محمد جمال برهانپوری صورت تحریر
یافت ان الله جمیل ویحب الجمال مدتی ست که طوطی طبع جمال و شعی
میخواهد که از آئینهٔ خاطر شریف که مظهر فیض علم لدنی ست کسب صفا
نماید فاما از دست گربهٔ آفت که با کمال مخافت ... نمی توانست از کلید امداد
قفل این آفت و شکست الحال چون از توجه آن شیر بیشهٔ قیل و قال اثر جمعیت
بر جبین حال خوانده هر اینه عازم جانم مقبل آستانهٔ عالی ست امید
کشف العقد مراد را از ساحت توجه عالی بدست آرد فقط کلم محدود باد رقعهٔ اخری
بخدمت جلال الدین حسین صبارهٔ عاشق بیچاره صورت تحریر یافت
آفتاب مروت از صبح فتوت طالع باد حامل محبت نامه سیمرغ قاف شوق
مجازی ست مدتی ست که با سفینهٔ ابروی نگاری که با آنجناب کار و باری دارد
از جهد نظارهٔ مهتاب ساخته طرح میکند فاما از بازیچهٔ فراق آن سیمین ساق
که بعد المشرقین بخود قرار داده از کشتی شکسته ... تیغ الریا و شرط از ...
التفات آن کان مروت و جان ... بوده ... باشد که بازیابد آن یار

آشنا باد ... ادامه الله تعالی **رقعهٔ اخری بخدمت میرزا ابو القاسم**

قاضی نهاد و صورت تحریر یافت صباح بالخیر و العافیت باد آن صورت
خیال سفر که در دریای خاطر فاتر از قطرات عزم چون نقش آب می نمود
حالیا از عزم جزم چون نقش حجر شده اگر صورت برج رفاقت آن محب
حقیقی با آسمان وفاق برجست و کواکب عزم موافقت آن دوست
تحقیقی با برج اتفاق ... آئینه پای اراده بر سمند سفر نهاده عنان اختیار
... صورت ... در آئینهٔ خاطر جا داده مقابله
... مجلس ... مضمون آن خوانده آنچنان فکر نماید والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت قدوة المحققین شیخ اجل استاد نا مولانا

میرزا جان ... صورت تحریر یافت نور هدایت الهی از جبین ولایت حضرت
... صباح قبولیت ایجاب از مشکوة ... آنجناب
... روشن آمد در ان فتیلهٔ استعداد ...
... شب ... غفلت از باد مشعل کشان که یریدون ان
یطفئوا نور الله بافواههم حافظ و ناصر خواهد بود بیت چو گردی چراغ
نور دار ... زمین باد مشعل کشان دور دارد زیاده جز ابرام نماید تسلط

... **رقعهٔ اخری بخدمت وحید الزمان** ... صورت

تحریرات ... دولت وصال ...
... فرخنده ...
...

منتظر یک تسلی دست امید که همیشه گریبان وصال خوگر شده چون آستین
از تاب پیچ متسلی است بیت ای خوش آن دمی که سد دست امید در گریبان
وصال تو مرا . سلام علیکم اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً رقعهٔ اخری
بخدمت میرزا شادکام در تهنیت عروسی صورت تحریر یافت شاهد
در کنار آرزو بار والحمد لله که چمن انتظار آن وفادار از بهار قدوم دلدار
نضارت یافت و خورشید عشرت از صبح امل بر عالم آرزو تافت حالا که این
نوید بوستان وجود دوستان را گل گل ساخت و بلبل آسا [illegible]
روح را در ترنم آورد و تصور رشحات این بشارت نو [illegible]
در گلزار خیال بنسیم [illegible] بر دوید الله تعالی این خجسته بیت العروس
حریم تنک و ناموس را از مکر و فسوس اهرمنهٔ فلک سالوس نگاه دارد
این کتاب قران السعدین بر جمیع دوستان مبارک و میمون گرداند
رقعهٔ اخری بخدمت عالی جاه مربی الفقرا [illegible] خان در جمنی که
[illegible] از سراغ علی اکبر شاهی در بلدهٔ کشمیر فرستاده بود صورت تحریر یافت
محبوب قلوب [illegible] بلطف المال خلف النعم تسلی خاطر می باید داد فقیر
و روا دروح که همیشه در خلوتخانهٔ دل با شیرین عیش جفت بود حالیا
از زال فلک چون خبر طلاق شنود جز آنکه جبین امل بتیشهٔ یاس شکند
[illegible] بعشق نیست قاما آدمی را باید که دریچهٔ دل را از در آمدن عروس
آرزو که [illegible] ما محرم نیست [illegible] دار دیا آثار بر آمدن نکشید امید از تلافی
[illegible] رقعهٔ اخری بخدمت

اخوان الصفا مولانا پیر کمال صورت تحریر یافت بیت مشکل ازینک
هجران اینچنین رغم زدست وای جان من اگر سالی ماهی بگذرد و
بذات پاک حبیبی که تازگی باغ محبت از بوی گل عشق اوست تا مرغ روح
از آشیان حضور طیران نموده چون مرغ تصویر در بساط غم پای بسته
فراق است و قفس قالب را مالی از مرغان شوق و اشتیاق ملتمس آنکه
این مشتاق بهشت دیدار را از دوزخ انتظار شفیع خواهند بود بیت
انتظار مده که آتش و آب * نکند آنچه انتظار کند * زیاده ابرام رفت
ظلکم ممدودا رقعهٔ اخری از جانب عزیزی بعزیزی صورت تحریر یافت
سبحان الله این چه نشاء شوق بود که در جوش آورده آیتی گویا موسی از
طور بدرگاه آن عزیز رسانید و این چه نغمهٔ یاس بود که نادیده ملکه نا شنیده
ترانهٔ لن ترانی بگوش جان رسید مصرع نزدیک لب آرند و چشیدن ند
نگذارند مدعی چون عنقای ملاقات در قاف قسمت منزوی است بی نصیبی که
دام شکاران دریا دیده آرزو نهد غیر از مرغ باد چه حاصل آید بیهوده که باده
پیمائی بر صورت جام تصور کند جز باد به پیمائی چه صورت نماید الحمدلله که
عروس صحت در کنار آن محل مروت کام بخش است رجا که تا در یافت کوثر حضور
مایهٔ سرور تشنهٔ قلم را از کاوش کوهستان یاد آوری دریغ ندارد مهر تعال
شکر و غنیمت است که لوح خاطر از نقش استفادهٔ یومیه خلوتی بهم رسانیده و تشنه دماغ
طبیعت طالب وقاف حجرهٔ ملوتی شده و این هم از سایهٔ استاد مشفق است بیت
اللهم زد و لا تنقص العافیة بالعافیة رقعهٔ اخری بخدمت مولانا جمال الدین

فقر و فاقه می باید سوخت تا منعم حقیقی به تشریف خلود و نعیم عقبی مشرف
و ممتاز گرداند ان شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن **رقعهٔ اخری**
بخدمت عزیزی که در آسمان اقارب ماه پاره روی کشیده نسبت
کز نسبت باو کند صورت تحریر یافت شنیده ام که بگلچهره نظر دارند
ز شوق لاله رخی داغ بر جگر داری چنانچه شنیده شد که رفته رفته جان
آن مقبول بعقرب زلف نگاری که در میدان اقارب شهسواری است
صید شده و آن عزیز میخواهد که به نسبت آن در مکنون صدف سینه را
زینت دهد بلی آنچه در دل مرغوب آید در دیده نکو نماید نصیحت در سینا
چون نقش بر آب فاما آن قمر آسمان آفاق الاقارب کالعقارب
بکوشش سیده و نسبت قمر با عقرب نیک نهیده با وجود این بعضد
این کار است و تحمل این بار دوستان را غیر از تعریض و اشعار امری دیگر
لازم و واجب نیست باقی مختار اند والسلام **رقعهٔ اخری** بخدمت
بایزید ثانی صورت تحریر یافت الله تعالی سیمای عافیت آن محب
حقیقی و دوست تحقیقی را از خار خار عارضه در امان دارد اگر صورت
یاد این معتقد از آیینهٔ خاطر شریف جاطل افتاده پیوسته ناخن اندیشه
چهرهٔ دل میخراشد که باعث آن چه باشد بهر حال موانع آن بخبر باد بخلاف
گذشته اگر اساس محبت را که از شوخیت حکم سد سکندر گرفته از رخنه
یاجوج تغافل نگاه دارند بهتر خواهد بود در اظهار شوق اگر سراپا زبان شود
عیز از شاعر تقصیر و رد کان بیان ظهور نرسد بنا علیه حواله آن به تصفیهٔ باطن

ساخته جرأت نه نمود ظلکم ممدود باد رقعۀ اخری از جانب عزیزی به
پدر بزرگوار او صورت تحریر یافت ظل رأفت و سایۀ شفقت بر مفارق
فرزندان مبسوط باد و اظهار شوق ملازمت چه سان عرض نماید که همیشه بوتیمار
خاطر در دجلۀ یاد آن مخدوم گرفتار حیرت است که ماهی مقصود در [illegible]
لاسیما از آن بارگه گوهر حضور از یک سو وقت دور افتاده ذره وار از
روزن انتظار دریوزۀ درم و دینار التفات آن آفتاب عالی مقدار
می نماید رجا که تا دریافت سعادت پابوس صورت فراموشی بر لوح خاطر
روا مدارند و در رتق و فتق امور معاش نوعی سلوک کنند که نقش
مراد از کعبتین توجه فوت نشود مصرع به لقمان وعظ گفتن از ادب
نیست ع در این سفر چون حمایۀ عزم سیاحی از بار رفاقت من تنگ آمده
بود قابل صحبت ندیده بخدمت نوعی دیگر حمل نفرمایند و در بارۀ بیچاره
عبدالرزاق توجه نمایند که آواره نشود زیاده ابرام نرفت ظلکم ممدود
باد رقعۀ اخری بخدمت عزیزی که از سفر معاودت نموده بود صورت
تحریر یافت الحمد لله و المنة که آفتاب قدوم مسرت لزوم از مشرق
نزول اجلال طلوع نموده شام فراق دوستان را صبح وصال بخشید
در اظهار شوق و غرام چه ابرام نماید که جبریل زبان اگر پشت آدم خامه را
مسیح نموده ذرات را بقوۀ شوق از فعل آرد صحیفۀ عالم یاد آوری را
تاب گنجایش آن نیست بنابر آن از کیت و ذیت در گذشته اکتفا
بیک بیت نمود بیت گر دورم از تو نقش توام در نظر بس است بدل نیش

نیست دولت بمن اینقدر نصیب است * چون صدف گوش این غواص دریاب
محبت منتظر لؤلؤی کیفیت احوال ملازمانست از ابر نیسان یاد آوری
اگر نصیبی باید دور از کرم نخواهد بود والسلام **رقعه اخری بخدمت**
عالی جاه آقا سیف الله در ایام تجرد صورت تحریر یافت
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله سخن در ترک تعلق
و اختیار تجرد رفته بود بلی سعادتمندی که صورت لا بقا در آیینه اقبال
بدیده تحقیق ملاحظه فرموده لا علاج دست از گریبان عروس گیتی
کوتاه خواهد نمود متاع قلیل دنیا اینهمه قال قیل کرا می کند
که تضییع وقت است بهر حال طالب حالتی باید بود که آن آمدنی است
و اورد الم نشرح لک صدرک حرفی از کلمات مراد و امید قلم
دلیر تو محرکات مانع آمد والسلام **رقعه اخری بخدمت** درویشی در زجر و
توبیخ از دنائت اخلاق صورت تحریر یافت عزیز من تصوف حسن خلق
است کسی که از حسن خلق بهره ندارد در زمره صوفیان بی نصیب

قطعه ای شیخ گر بصحبت افتاده کسی * مدارا نکنی بخشم قهارت
در و ببین * بر شیر زنان شدند بزرگان دین سوار * گاهسته تر ز مور
گذشتند بر زمین * گر در جهان دلی ز تو خرم نمی شود * باری چنان
مکن که شود خاطری حزین * بهر حال اهمیت بسنگی کیمیایی که زر دوستی
مست [illegible] نیست * والله یقول الحق و هو

یهدی السبیل